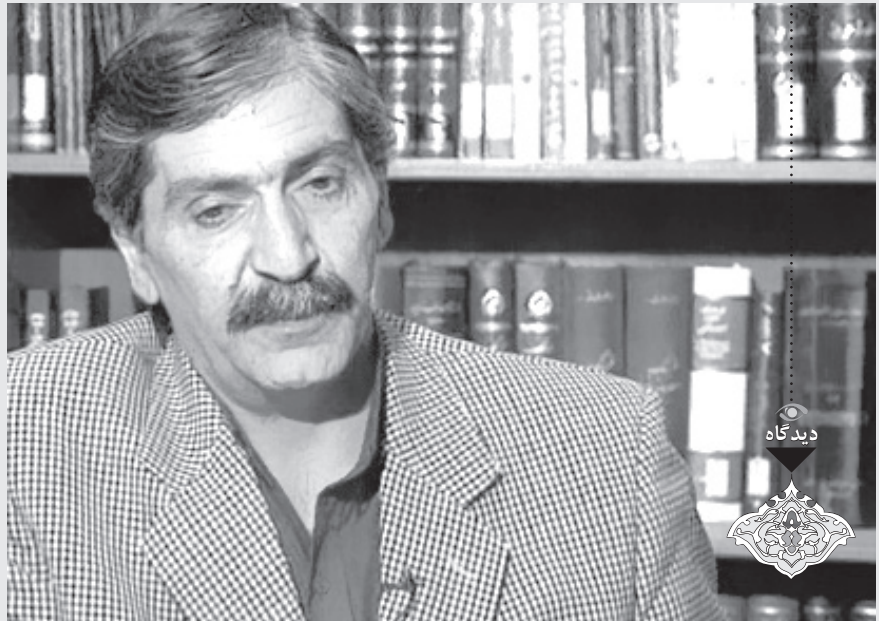


۴ موانع توسعه یافتگی صنایع را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بررسی موانع توسعه یافتگی صنعت که بخش عمده‌ای از فعالیت‌های اقتصادی کشور است، بحثی مهم، اساسی و نسبتاً فراگیر است و نکات متعددی را مطرح می‌کند. نکته اول در این زمینه این است که کشور ایران فرایند توسعه را دیر شروع کرده است و چون فرایند صنعتی شدن جزئی از فرایند توسعه است بنابراین فرایند صنعتی شدن هم در کشور ما دیر شروع شده است. این دیر شروع کردن تبعاتی دارد و به عبارتی مزیت‌ها و معایبی را به همراه می‌آورد. برخی از کشورها که فرایند توسعه و صنعتی شدن را دیر شروع کرده‌اند توانستند از نکات مثبتی که در «شروع دیر» و یا تأخیر وجود دارد بهره‌برداری کنند و برخی دیگر از نکات منفی این پدیده آسیب دیده‌اند. به عنوان مثال، وقتی کشوری فرایند توسعه را دیر شروع می‌کند، الزاماً با کشورهایی مواجه است که قبلاً توسعه پیدا کرده‌اند، بنابراین رقبای قدرتمند در پیش‌رو دارد و طبیعی است سازماندهی فعالیت‌های مدرن در رقابت با آن‌ها دشوار است. از طرف دیگر توسعه با تأخیر به این معنی است که کشورهای دیگر آزمون و خطاهایی را انجام داده‌اند و برای اینکار هزینه‌های زیادی پرداخته‌اند تا به «شناخت»‌های لازم علمی و فنی دست پیدا کنند. اکنون این شناخت‌های علمی و فنی با هزینه‌های نسبتاً محدود در دسترس دیگران هم قرار می‌گیرد. بنابراین این مزیت وجود دارد که از این شناخت و دانش فنی و علمی، در کشور جدید بهره‌برداری شود و لذا نیازی به صرف هزینه‌های بالا در زمان طولانی برای کسب آن دانش‌های علمی و فنی نداشته باشند.

اما، دیر شروع کردن فرایند توسعه برای بعضی کشورها به صورتی بوده است که بیشتر نکات منفی در آن‌ها تجلی پیدا کرده و در برخی دیگر نکات مثبت تجلی یافته است. بنابراین مشکل در ذات «شروع با تأخیر» نیست، بلکه مسئله در ذات و در شرایط کشوری است که فرایند توسعه را شروع می‌کند. شرایطی که باعث می‌شود که این کشور



دیدگاه

توسعه نیافتگی صنعتی و صندوق‌های بازسازی صنعتی در ایران

اشاره:

«زنده یاد دکتر حسین عظیمی متولد سال ۱۳۲۷ در شهرستان آران و بیدگل و از تئوریسین‌های بزرگ اقتصادی کشور بود که مقالات و سخنرانی‌های بسیاری در حوزه اقتصاد توسعه‌ای داشت. وی در سال ۱۳۵۹ از دانشگاه آکسفورد دکترای اقتصاد گرفت. موضوع رساله او «بررسی رابطه رشد اقتصادی، توزیع درآمد و فقر با توجه به مسائل ایران» بود و به رغم پیشنهادات متعدد، برای خدمت به میهن بازگشت. جزوات و کتب متعددی از ایشان در حوزه اقتصاد و توسعه منتشر شده است که از جمله آن می‌توان به «مدارهای توسعه نیافتگی اقتصاد در ایران»، «اصول علم و ثروت» و «کارکردهای نظام سیاسی در فرایند توسعه» اشاره نمود. گرچه زنده یاد عظیمی بسیار زود هنگام در هجدهم اردیبهشت سال ۱۳۸۲ دیده از جهان فرو بست لیکن هنوز هم یاد و خاطره، تئوری‌ها و نسخه‌های توسعه‌ای او برای اقتصاد ایران در میان اقتصاد دانان و تئوریسین‌های اقتصادی از جایگاه خاص و ویژه‌ای برخوردار است و هر ساله به یاد اندیشه‌های بزرگ و سازنده او، همایش‌ها و سخنرانی‌هایی در محافل و مجامع اقتصادی برپا می‌شود. آنچه از نظراتان خواهد گذشت، بازخوانی مصاحبه اختصاصی مجله نساجی امروز با ایشان است که در ماه‌های پایانی زندگی ایشان صورت گرفته است و مرور مجدد آن را خالی از لطف ندانستیم.»

دکتر حسین عظیمی از جمله اقتصاددانان کشور است که عمده فعالیت‌های پژوهشی خود را در زمینه توسعه انجام داده است و در این زمینه کتب و مقالات متعددی را نگاشته است. وی مدتی نیز عضو سازمان برنامه و بودجه بوده و به عنوان مشاور در صنایع بزرگ فعالیت نموده است. آنچه می‌خوانید حاصل مصاحبه‌ای است که در دفتر ایشان در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی انجام شده بود.



از دو دهه عمر کردند و مواجه با جنگ جهانی دوم شدیم. وضعیت ژئوپلتیک، ساختار بسیار جوان و کم قدرت و کم تجربه بنیان‌های مدرن ایران که به حوزه جنگ دوام آورد و دوره جدید بی‌ثباتی از ۱۳۲۰ در کشور شروع و تا پایان دوران نخست‌وزیری مرحوم دکتر مصدق ادامه یافت. بعد از کودتا، مجدداً بحث ایجاد ساختار سیاسی منسجم جدید پیش می‌آید و چند سال طول کشید تا بتواند نظم و نسقی پیش آورد و از سال‌های ۱۳۳۵ به بعد علائم نظم تازه‌ای در امور سیاسی که ایندفعه شدیدتر تحت تاثیر خارجی‌ها بود تا سال ۱۳۵۰ پیدا شد. در این دوره خارجی‌ها و در راس آن‌ها آمریکائی‌ها، مایل بودند به ایران کمک کنند تا ایران توسعه اقتصادی و صنعتی پیدا کند.

علت اساسی مساله هم در وجود و شدت جنگ سرد بین آمریکا و شوروی و مهم بودن ایران «در حلقه امنیتی-نمایشی» غرب خلاصه می‌شد. پس آمریکا در این دوره کمک کرد که فرایند برنامه‌ریزی توسعه کشور شکل بگیرد، پروژه‌های مهمی از دید اقتصادی اجرا شود، نتایج خوبی هم حاصل شود، کارخانجات فراوانی هم در این دوره شکل گرفت و ... اما قبل از اینکه این عملیات نهادینه شود دوباره وضعیت جهانی عوض شد، دوره همزیستی مسالمت‌آمیز غرب و شرق شروع شد، ایران ژاندارم خلیج فارس در فرایند حرکت‌های توسعه‌ای کشور فرو پاشید. شاه تبدیل به کوروش و داریوش شد، مردم به مصرف‌گرایانند، ارتش تقویت ظاهری شد و ... و نهایتاً انقلاب سال ۱۳۵۷ و سریعاً جنگ تحمیلی ۱۳۵۹ پیش آمد.

ملاحظه می‌کنیم که ایران در تمام این مدت از شرایط سیاسی با ثبات لازم برای فرایند مدرن‌سازی کل جامعه و برای توسعه صنعتی برخوردار نبوده است. هر دفعه حرکتی شروع شده فرایندی به وجود آمده که حداکثر ۱۰ یا ۱۵ سال عمر داشته است و قبل از نهادینه شدن مواجه با حوادث و وقایعی شده که آن حرکت را متوقف کرده است. در طی این دوره‌های کوتاه مدت، انواع ناملازمات بوجود آمده و زیان‌هایی به فرهنگ و هویت کشور وارد شده

جنگ‌های مشهور سپاه عباس میرزا و شکست‌هایی که بخش‌های قابل توجهی از خاک ایران را از ما جدا کرده، زبونی و پرداخت غرامت را بر ما تحمیل کرد... و خلاصه که تعادل‌های یک تمدن بزرگ ایرانی قدیمی را به هم ریخت. در تئوری‌های توسعه بر این نکته تأکید شده است که این مرحله وقتی به پایان می‌رسد که ساختار سیاسی منسجمی به‌صورت کاملاً جدید شکل بگیرد و پایا بشود.

متأسفانه علیرغم فروپاشی مورد بحث، ساختار سیاسی مورد اشاره در ایران شکل نگرفته است. در ایران، بدون فروپاشی مورد بحث و پس از یک دوره طولانی ناصرالدین شاهی حوادث و جنبش‌های مختلف انقلاب مشروطیت را به‌وجود آورد. ولی چند سالی از این حادثه نگذشت که جنگ جهانی اول به‌وجود آمد و موقعیت سیاسی و استراتژیک ایران به همراه ضعف و فروپاشی سیاسی مطرح شده اجازه نداد که در این دوران خیلی ساختار سیاسی منسجمی در ایران شکل بگیرد. بعد از جنگ جهانی اول، بحث تغییر سلطنت پیش آمد و نهایتاً دوره رضا شاهی آغاز شد.

در این دوره دولت ملی شروع به شکل‌گیری کرد. نطفه‌های سازماندهی‌های جدید در این دوره آغاز شد. نیروهای نظامی جدید، ثبت احوال، نظام آموزشی جدید، ساختار سلطنتی غیر قبیله‌ای، دادگستری جدید و ... با این همه این دوره‌ها کمتر

بیشتر از معایب تأخیر رنج برد و یا از مزایای آن بهره‌مند شود.

«وضعیت کشور ایران در این رابطه چگونه بوده است؟»

کشور ایران از جمله کشورهایی بوده است که بیشتر گرفتار معایب این فرایند تأخیر گردیده است و ژاپن در سوی دیگر این طیف است. اما علت چیست؟ اگر به مساله درست نگریسته شود شاید علت اصلی را در این نکته بباییم که به‌دلایل متعدد در ایران، متأسفانه برای دهه‌های متمادی نتوانسته‌ایم چهارچوب منسجم سیاسی لازم را داشته باشیم بعلاوه که هر وقت ساختار سیاسی مقتدر و با ثبات لازم پیدا شده، زمان کافی در اختیار نداشته، تا بتواند فرایند توسعه صنعتی کشور را سرپرستی و هدایت کند. در تئوری‌های توسعه یکی از مقولات مهمی که مطرح می‌شود این است که در ابتدای فرایند، هر کشوری الزاماً با فرایند فروپاشی تعادل‌های قدیمی مواجه می‌شود. این فرایند معمولاً به صورت ناآگاهانه و غیرارادی بر کشور تحمیل می‌گردد. به‌عنوان مثال برخوردی با کشورهای قویتر صنعتی صورت می‌گیرد و این برخورد نشان می‌دهد که کشور توسعه نیافته حتی قدرت حفظ هویت خود را ندارد و مجبور به تحمل خواری و زبونی شکست نظامی است. اتفاقاً در ایران هم، مرحله فروپاشی جامعه سنتی ما عمدتاً به دوران فتحعلی شاه و

در ایران در سال ۱۳۳۷ (دو سال پس از پایان جنگ جهانی دوم) اولین برنامه توسعه کشور تصویب شد اما قبل از اینکه بشود کار اجرایی زیادی در زمینه این برنامه انجام داد مسأله ملی شدن صنعت نفت در ایران پیش می‌آید و برنامه اول توسعه عملاً کنار می‌رود. بعداً کودتا پیش می‌آید و بعد از کودتا، بحث ایجاد ثبات مطرح می‌شود تا سال ۱۳۳۵ که نزدیک ۹ سال گذشته و عملاً برنامه‌ای وجود ندارد

ما هم پایین آوردن ارزش صنعتگران ایران نیست. نکته این است که همه این زحمات عملاً و عمدتاً به آوردن ماشین‌آلات محدود می‌شود که قرار است تولید صنعتی جامعه را سامان دهد. بدیهی است که در دنیای متحول امروز این فعالیت نمی‌تواند به صنعتی شدن کشور بیانجامد و صنعت را در کشور بومی و نهادینه کند. به همین دلیل همه صنایع کشور در بحران هستند و صنعت نساجی که از جمله قدیمی‌ترین صنایع است از بحران‌های عمیق‌تر رنج می‌کشد. مسائل تازه‌ای هم بحران برخی صنایع مثل صنعت نساجی را در دوره بعد از انقلاب تشدید کرد. به عنوان مثال یکی از اتفاقاتی که بعد از انقلاب افتاد این بود که دولت در جهت کمک به کاهش هزینه خانوار سعی کرد قیمت محصولات نساجی را کنترل کند و در سطوح پائین نگه دارد. این امر را در شرایطی انجام داد که نرخ ارز تغییر کرده بود یعنی قیمت دلار به تدریج از حدود هفتاد ریال به هفت هزار ریال تغییر کرد. این در حالی بود که کارخانجات مجبور بودند نرخ استهلاکشان را براساس دلاری هفتاد ریال در نظر بگیرند. لذا هزینه تمام شده‌ی تولید آن‌ها ظاهراً پایین بود و به ظاهر سود زیادی به دست می‌آوردند.

دولت به جای اینکه این سود ظاهری را به یک صندوق بازسازی برای ماشین‌آلات صنعت نساجی برگرداند، قیمت تولید صنایع نساجی را پایین نگه داشت که هزینه خانوار پائین باشد. حتی اگر فرض کنیم که کار بدرستی انجام شده باشد سوء استفاده‌ای هم نشده باشد، هزینه‌ای که باید برای جبران استهلاک صنایع نساجی و نوسازی تکنولوژی

بینیم چه باید کرد که انشاء... اینبار موفق شویم، هرچند هنوز در این باب به جایی نرسیده‌ایم. پس تأکید می‌کنم موانع توسعه صنعتی ایران همان موانع توسعه‌یافتگی ایران است که در درجه اول این موانع را باید در ساختار سیاسی کشور جستجو کرد. ساختاری که متأسفانه ساختاری با ثبات و نظام‌دار نیست. مهم‌تر اینکه این عدم ثبات حدود ۱۵۰ سال که شروع شده و ادامه یافته است. این بی‌ثباتی و بی‌نظامی ساختار سیاسی مسائل دیگری را ایجاد کرده که در امر توسعه نیافتگی ایران موثر بوده‌اند. اگر بخواهیم به برخی از آن‌ها اشاره کنیم می‌توانیم با این نکته شروع کنیم که در این فرایند عمده ذهن‌های خلاق کشور در تمام این دوره به حوزه سیاست جذب شده و در این حوزه فعالیت کرده و عمدتاً از بین رفته. چرا که بازار سیاست در این دوره طولانی خیلی داغ و بی‌ثبات بوده است. پس هم افراد را جلب می‌کرده و هم بدنبال شرایط التهاب سیاسی، اکثر مقولات از چهارچوب‌های علمی و فنی خارج می‌شده و به حوزه‌های ارزشی می‌رفته، به زد و خورد می‌کشیده و ... یعنی از طرفی عمده ذهن‌های خلاق از حوزه اقتصادی، علمی، فنی دور می‌شده و از طرف دیگر بحث‌ها از محور علم و فن خارج می‌شده است. در همین راستاست که چون مبارزات اجتماعی عمدتاً در حوزه‌های سیاسی اتفاق می‌افتد، مسأله تازه‌ای در حوزه مصرف و سرمایه‌گذاری پیش می‌آید و بحث به مصرف و مصرف توده‌های مردم کشیده می‌شود و جامعه ایران، جامعه‌ای می‌شود که عملاً و به شدت معطوف به تفکر به مصرف قبل از تفکر به تولید می‌گردد.

از سوی دیگر نفت بر اقتصاد ایران سایه افکنده است و مسأله وابستگی اقتصاد ایران به جهان را پیش آورده است. همه اینها کمک می‌کنند که روندهایی در صنعت شکل بگیرد که مجموعه صنعت از فکر اقتصادی و فنی خالی باشد. این است که صنعت کشور عمدتاً تقلید است و آن هم عمدتاً آوردن ماشین‌آلات. تردیدی نیست که در این بین عده‌ای زحمت فراوان کشیده‌اند و می‌کنند، بحث

ولی امکان حرکت با استراتژی فراهم نیامده است. لازم حاصل نشده در زمینه صنعت هم همینطور استراتژی توسعه صنعتی نداشته‌ایم چرا که ضرورت داشتن استراتژی این است که ساختار با ثبات سیاسی وجود داشته باشد ساختاری که مراحل اولیه ترلزیش را گذرانده باشد و بتواند نگرشی به آینده داشته باشد. برای اینکار ساختار سیاسی باید حس کند سال‌ها ثبات دارد.

به‌علاوه ساختار سیاسی صرفاً داشتن تعدادی بروکرات، نظریه‌پرداز و یا تعدادی نیروهای نظامی و انتظامی نیست. به هر حال وقتی ساختار سیاسی تازه‌ای پیش می‌آید، مدتی طول می‌کشد تا بتواند خود را تثبیت کند تا فرصت لازم را پیدا کند که به افق‌های ۲۰ سال و ۵۰ سال نگاه کند و استراتژی حرکت برای خود تدوین کند. ما متأسفانه نتوانسته‌ایم به این مسأله دست یابیم. تأکید می‌کنم که در ایران این ثبات سیاسی را نداشته‌ایم و مدام در حال تغییر ساختارهای سیاسی بوده‌ایم.

حتی در دوره بعد از انقلاب هم چنین ثباتی را نداشته‌ایم. چند سال اول بعد از انقلاب در تلاش ساختن جامعه‌ای آرمانی بودیم. بعد مسأله جنگ تحمیلی تشدید شد و مجبور شدیم بحث ساختار سازی جامعه آرمانی را متوقف کنیم. بعد از جنگ به دنبال آزادسازی اقتصادی رفتیم. این برنامه هم شکست خورد و دوباره مسأله تعدیل و تثبیت پیش آمد و هنوز هم درست نمی‌دانیم که در کجای دنیا هستیم و می‌خواهیم چه کنیم. پس در همه ۲۳ سالگی که از انقلاب می‌گذرد باز هم به ثبات سیاسی سیستماتیک و منسجم لازم نرسیده‌ایم که بتوانیم دارای استراتژی لازم باشیم. در همین ارتباط می‌بینیم که در سال گذشته وزارت صنایع وظیفه تدوین استراتژی صنعتی را به عهده گروهی از دانشگاهیان گذارده است.

علی‌الاصول این عمل سنجیده و لازم در عین حال به این معنی است که هنوز جای خالی استراتژی صنعتی در کشور وجود دارد و ما بعد از ۲۳ سال از گذشت انقلاب از ابتدا شروع به بررسی و تدوین این استراتژی کرده‌ایم و می‌خواهیم تحقیق کنیم و

آن صورت می‌گرفت به مصرف‌کننده منتقل شد و یا به نهادهایی که سهمیه‌ای از تولید صنایع نساجی داشتند. در این فرایند وقتی ماشین‌آلات کهنه و فرسوده شد با آن هزینه استهلاکی (که با ارز هفتاد ریالی در نظر گرفته شده بود) امکان نوسازی و بازسازی برای این صنعت باقی نماند و این صنعت که در همین زمان با رشد تکنولوژی، با رقابت شدید، با قاچاق و بازارهای مرزی، ... مواجه شد بشدت دچار بحران شد که هنوز هم هست. بنابراین اگر بخواهم این بحث را جمع‌بندی کنم باید بگویم که برای این که بحث موانع توسعه صنعتی را در کشور ارزیابی کنیم اول باید به خود فرایند توسعه در کشور توجه کنیم و تاکید کنم که ما در این زمینه مانند بسیاری از کشورهای دیگر، خیلی دیر این فرایند را شروع کرده‌ایم. در عین حال تقریباً به اجبار و غیرارادی و نا آگاهانه وارد این فرایند شده‌ایم، یعنی شکست جنگی در ۱۵۰ سال پیش خورده‌ایم، همه چیز بهم ریخت و از آن زمان هنوز سربلند نکرده‌ایم.

البته این درست است که شکست مورد بحث در دوران فتحعلی شاه اتفاق افتاد و پیرو آن متوجه شدیم و بیدار شدیم که دنیای دیگری هم وجود دارد ولی به هرحال خیلی دیر وارد فرایند توسعه شدیم؛ دوره اول این فرایند را که مرحله فروپاشی بود خیلی طول دادیم، با این همه در پایان این دوره بایستی به یک ساختار با ثبات سیاسی می‌رسیدیم که پایا و شکوفا باشد و بتواند در فرصتی کافی سیستمی را پیش ببرد و کشور را توسعه دهد. این ساختار با ثبات هیچ وقت در ایران بوجود نیامد و عمدتاً هم به وضعیت ژئوپلیتیک ایران و نحوه رفتار خود ما مربوط می‌شد. جغرافیای ما در منطقه ویژه‌ای قرار گرفته است که فوراً به تبعات جنگ‌های جهانی مبتلا می‌شویم، سیاست خارجی ضعیفی داریم.

این موضوع عامل اصلی عقب‌ماندگی ما شده و به عوامل دیگری هم انجامید. از جمله اینکه ذهن‌های خلاق جامعه به بحث‌های سیاسی کشیده شد و لذا اگر دانشگاه هم ساخته‌ایم بیش از آنکه به محتوای علمی دانشگاه بپردازیم به محتوای ارزشی آن رو

آورده‌ایم به‌علاوه که در همین فرایند التهابات سیاسی-ارزشی بسیاری از این ذهن‌های خلاق را به صورت حذف فیزیکی، زندانی، مهاجرت و فرار از کشور از دست داده‌ایم و البته مشخص است که وقتی سرمایه اصلی انسانی از دست می‌رود چه اتفاقی می‌افتد در نتیجه ما نه ساختار با ثبات سیاسی پیدا کردیم و نه نیروی انسانی مناسب بدست آوردیم، نه نظام تحقیقاتی مناسب بدست آوردیم و ... لذا کل صنایع ما دچار بحران شده و برخی از این صنایع مثل صنعت نساجی، ویژگی‌هایی داشتند که بحران در آن‌ها شدت بیشتری پیدا کرده است.

« برنامه‌های توسعه‌ای که دولت‌ها در طول ۵۰ سال اخیر برای کشور تدوین و اجرا کرده‌اند را چگونه ارزیابی می‌کنید. آیا این برنامه‌ها نشان‌دهنده استراتژی توسعه نبوده‌اند؟ »

تدوین و اجرای برنامه توسعه معمولاً فعالیتی سیاسی- علمی است. به عبارت دیگر برنامه علاوه بر جنبه علمی و تخصصی، حتماً یک جنبه سیاسی نیز دارد. پس برای وجود برنامه توسعه باید دولتی وجود داشته باشد که تمایل به تهیه برنامه توسعه و اجرای آن داشته باشد. در غیر اینصورت فعالیت‌های تخصصی ذیربط عملاً تبدیل به یک تحقیق و مطالعه می‌شود که ممکن است در یک محیط دانشگاهی هم صورت بگیرد ولی طبیعتاً این تحقیق و مطالعه، برنامه نیست و برنامه توسعه

زمانی بدست می‌آید که اراده سیاسی در پشت آن باشد. اما وقتی ساختار سیاسی با ثباتی وجود ندارد، این برنامه‌ریزی‌ها هرگز استراتژی مطلوب صنعتی را به دست نمی‌دهد. منظور این نیست که برنامه‌های توسعه ایران بی‌معنی بوده است، نه، برنامه‌های فراوان بوده زحمات زیاد کشیده شده، سرمایه‌گذاری‌های وسیع شده، اما این همه الزاماً به معنی داشتن استراتژی توسعه صنعتی نیست.

در ایران در سال ۱۳۳۷ (دو سال پس از پایان جنگ جهانی دوم) اولین برنامه توسعه کشور تصویب شد اما قبل از اینکه بشود کار اجرایی زیادی در زمینه این برنامه انجام داد مسئله ملی شدن صنعت نفت در ایران پیش می‌آید و برنامه اول توسعه عملاً کنار می‌رود. بعداً کودتا پیش می‌آید و بعد از کودتا، بحث ایجاد ثبات مطرح می‌شود تا سال ۱۳۳۵ که نزدیک ۹ سال گذشته و عملاً برنامه‌ای وجود ندارد بعبارت دیگر، ۹ سال از شروع برنامه‌ریزی گذشته، دولتی هست و این دولت ظاهراً برنامه توسعه هم دارد. اما می‌دانیم که اینگونه نیست، در بستر بی‌ثباتی برنامه معنی پیدا نمی‌کند. اما در طی سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۰ دو برنامه معنی‌دار اجرا می‌شود اما این دوره هم دوره کوتاهی است که هر چند با عمر کوتاه حدود ۱۰ سال دستاوردهای جالبی ارائه می‌کند و مثلاً باعث پایه‌گذاری بسیاری از صنایع ایران می‌شود ولی فرصت نهادینه شدن برنامه‌ریزی نیست.

باز هم از سال ۱۳۵۱-۲ دچار بی‌ثباتی می‌شویم



نباید فراموش کنیم که اقتصاد ایران از دید اقتصادی دچار مشکلات بنیادی است. توان موثر تولید آن بسیار کم است، استراتژی توسعه صنعتی ندارد، استراتژی توسعه ندارد، ... علت این است که مبانی اولیه فراهم نبوده است. اولین مبنای لازم هم یک ساختار سیاسی است که ثبات و انسجام داشته باشد

می‌دهیم لذا وضعیت مصرف انرژی ایران خوب است و مثلاً اکثر خانه‌های شهری آب گرم دارند و ... اما باید بدانیم که این‌ها ناشی از قدرت تولید ما نیست بلکه ناشی از منابع معدنی است که در سرزمین ما وجود داشته است و مورد استفاده ما بوده است. پس حل مسائل اقتصادی کشور مستلزم کار علمی و منسجم است و این امر هم نیازمند وجود فضای منسجم و با ثبات سیاسی است. لذا اگر روندی که تاکنون در اقتصاد ایران حاکم بوده است، تداوم پیدا کند مسائل اقتصاد ایران هیچ‌وقت حل نخواهد شد، بخصوص باید تاکید کرد که در این فرایند ملت عادت کرده که به دولت اعتماد نکند اگر در همین زمینه مطالعه کنید خواهید دید که از زمان‌های قدیم تا امروز به جز مقاطع کوتاه و خاصی ملت به دولت، در ایران نزدیک نشده است. مثلاً در دوران انقلاب مشروطیت، دو سه سالی دولت و ملت پیوستگی‌ها و نزدیکی‌های خوبی پیدا کردند و یا در دوران ملی شدن صنعت نفت مجدداً چند سالی این اعتماد بوجود آمد.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ هم چند سالی به همین شکل همبستگی نزدیکی بین ملت و دولت ایجاد شد. لذا ملاحظه می‌کنید که طی ۱۰۰ سال گذشته شاید حدود ۱۰ سالی به صورت متفرق داشته‌ایم که دولت و ملت به هم نزدیک و با هم بوده‌اند. در بقیه ۹۰ سال درگیری بوده، و بی‌اعتمادی.

عرض من این نیست که اگر این موضوع حل شود مشکل توسعه‌یافتگی کشور حتماً و فوراً حل می‌شود. نکته این است که اگر این مشکل حل شود و ما درک کنیم که هر جامعه نیازمند یک دولت است و باز هم بدانیم که چه نوع دولتی باید داشته باشیم و چگونه می‌شود بی‌اعتمادی بین دولت و

برنامه عمل کرده‌اند. کارخانه ساخته‌اند، نیروگاه و دانشگاه و ... ساخته‌اند. اما این امر غیر از داشتن استراتژی توسعه صنعتی است و برنامه‌های ایران اینگونه می‌شود که هربار جمعی می‌آید و برای دوره کوتاهی فعالیت‌هایی می‌کند، تعدادی طرح‌های نیمه‌تمام برای دوره بعدی باقی می‌گذارد و دوباره کار از نو شروع می‌شود. به‌طوری که همین الان اگر بخواهیم مجموع طرح‌های نیمه‌تمام سرمایه‌گذاری که در کشور هست را به پایان ببریم، شاید نیازمند بیش از ۱۰ سال بودجه عمرانی دولت باشیم.

تأکید می‌کنم که وضعیت حساس ژئوپلیتیک ایران واقعاً به اندازه کفایت مورد توجه مسؤولان و مردان قدرت در ایران قرار نگرفته و لذا در بسیاری از موارد بدون توجه به موقعیت خاص جغرافیای سیاسی کشور اقداماتی صورت گرفته است و مثلاً با قدرتمندان جهانی برخوردهایی شده که در توان ما نبوده است. طبیعتاً در همه این موارد هزینه پرداخته‌ایم و زیان کرده‌ایم، زیان‌ها کرده‌ایم، زیان‌ها هم عمدتاً در حوزه اقتصادی بوده و مگر کشور چه توانی دارد که بتواند اینهمه زمان را مشغول پرداخت زیان باشد و باز هم توسعه پیدا کند.

بنابراین نباید فراموش کنیم که اقتصاد ایران از دید اقتصادی دچار مشکلات بنیادی است. توان موثر تولید آن بسیار کم است، استراتژی توسعه صنعتی ندارد، استراتژی توسعه ندارد، ... علت این است که مبانی اولیه فراهم نبوده است. اولین مبنای لازم هم یک ساختار سیاسی است که ثبات و انسجام داشته باشد. به نظر می‌رسد که بدون چنین ساختاری اقتصاد ما درست شدنی نیست و گذر زمان به تنهایی مشکلات ما را حل نخواهد کرد. اگر امروز مشکلات اقتصادی کمتر در سطح جامعه نشان داده می‌شود، به خاطر این است که وضعیت بخش نفت خوب است و سالانه به‌طور متوسط ۱۵، ۱۶ میلیارد درآمد حاصل از صادرات نفت خام در اختیار ما قرار می‌گیرد که بتوانیم غذا، اتومبیل، کامپیوتر، ماشین‌آلات و ... وارد کنیم به‌علاوه که سالانه ۱۵، ۱۶ میلیارد دلار از موجودی‌های نفتی کشور را هم در پالایشگاه‌های خودمان مورد استفاده قرار

و مثلاً برنامه پنجم توسعه را که نوشته و تصویب کرده‌ایم یکبار بعد از چند ماه با افزایش یکبار درآمد نفت، کاملاً کنار می‌گذاریم و طی همین چند سال اقتصاد به بحران کشیده می‌شود و نهایتاً انقلاب ۱۳۵۷ هم فرایند برنامه‌ریزی توسعه را نفی می‌کند.

سال‌های ۵۶ تا ۵۹ برنامه‌ای وجود ندارد و از ۱۳۵۹ تا پایان جنگ هم بحث برنامه‌ریزی توسعه نمی‌تواند به‌طور جدی مطرح باشد. ضمن اینکه کوشش می‌شود و زحمت کشیده می‌شود ولی در شرایط جنگ و التهاب مگر می‌شود برنامه‌ریزی و استراتژی توسعه داشت تا اینکه در سال ۱۳۶۸ و پس از خاتمه جنگ می‌کوشیم به سرعت متنی را تحت عنوان برنامه تدوین، تصویب و اجرا کنیم در این وضعیت که نه تجربه درست برنامه‌ریزی، نه امکانات لازم را داریم، برنامه‌ای نامناسب تهیه می‌کنیم و در اجرا هم دچار مسأله می‌شویم الزاماً بحران‌های اقتصادی پیش می‌آید ملاحظه می‌کنید که فقدان استراتژی توسعه صنعتی می‌تواند به همین صورت که گفتیم در کنار داشتن برنامه توسعه باشد. به عبارت دیگر ما برنامه‌های متعدد داشته‌ایم و در هر برنامه درباره صنعت و توسعه صحبت کرده‌ایم.

ولی فراموش نکنیم که نهایتاً این برنامه‌ها در بستر بی‌ثباتی سیاسی کشور باید تهیه و اجرا می‌شدند که البته شدنی نبود. بعنوان نمونه به همین دوره بعد از انقلاب نگاه کنید. سال ۱۳۶۱ سال برنامه‌ریزی اعلام می‌شود، و مجموعه بزرگی تحت عنوان برنامه اول توسعه به مجلس ارائه می‌گردد. اما نهایتاً نتیجه چیست؟ در مجلس نگرش‌های متفاوتی نسبت به دولت وجود دارد، برنامه وارد فرایند بحث و جدل می‌شود، گفتگو می‌شود و در نهایت مسکوت باقی می‌ماند تا سال ۱۳۶۷ که دوباره فرصت طرح آن پیش می‌آید این وضعیت، بی‌ثباتی سیاسی را نشان می‌دهد و شاخص این نکته است که هنوز ساختار نظام‌دار سیاسی ایجاد نشده است. بنابراین برنامه‌های توسعه وجود داشته است و هر موقع دولت‌ها توانسته‌اند واقعاً براساس

ملت را برطرف کرد، تازه شرایط اولیه حرکت برای حل مشکلات اقتصادی کشور فراهم می‌شود. در غیراینصورت وقتی مثلاً بحران در صنعت نساجی اتفاق می‌افتد و بحران شدید می‌شود تازه دولت می‌کوشد که به مسأله برسد و مشکل را حل کند در این شرایط فرصت هم نیست، نهادهای تصمیم‌سازی هم ضعیف هست، پس چه باید کرد؟ نگاه می‌کنیم که چه داریم، مثلاً ارز هست پس وام ارزی می‌دهیم به بانک می‌شود دستور داد پس وام کم‌بهره می‌دهیم تا ماشین‌آلات وارد شود و جایزه صادراتی می‌دهیم اما طبیعی است که این تصمیمات نمی‌توانند مسأله ما را ریشه‌ای حل کنند. اینکار مشابه این است که مثلاً بخشی از بدن دچار درد شده است فعلاً مسکنی تزریق می‌کنیم تا فعلاً از درد و مرگ نجات پیدا کنیم تا بعد ببینیم چه خواهیم کرد.

۴ به نظر شما نحوه‌ی حمایت‌های دولتی در پروسه توسعه صنعتی چگونه باید باشد؟ در این خصوص مصوبه هیأت دولت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در ایران دولتها به خاطر اینکه از ثبات سیاسی بالایی برخوردار نبوده‌اند طبیعی است که در هر اقدامی، بیش از هر چیز به دنبال اثبات مشروعیت خودشان هستند. بنابراین دولتها با محدودیت مواجه هستند. مشکل دولتهای ما این نیست که حتماً یک دانشمندی پیدا شود و به آن‌ها بگوید که چگونه حمایت کنند. چرا که اگر مشکل این بود و اگر حتی آن دانشمند در داخل کشور پیدا نمی‌شد، می‌توانستیم به سراغ کشورهای دیگر برویم و نسخه بگیریم. مسأله عمیق‌تر از اینهاست. بهر حال باید توجه کرد که حل و فصل مشکل صنایع و بازسازی صنعتی مخصوص ایران است، مسأله‌ای نیست که برای اولین و آخرین بار فقط در ایران اتفاق افتاده باشد. این مسأله در ژاپن و در جاهای دیگر نیز رخ داده است، متخصصان جهانی درباره‌ی آن فکر کرده‌اند و راه‌حلهایی تدوین و اجرا شده که می‌تواند مورد استفاده ما هم باشد.

فرض کنید محدودیت ساختاری دولت کنار رفته باشد و قرار باشد دولتی به‌صورت معقول به توسعه و بازسازی صنعتی بپردازد. در این شرایط چگونه باید کار کرد البته بحث و اختلاف نظری زیادی در این زمینه وجود که نمی‌تواند در این فرصت محدود مطرح شود. با این همه می‌توانیم به چند نکته زیربط اشاره کنیم. اول باید دقت کرد که صنعت کشور در چه مرحله‌ای از مراحل توسعه است. به‌عنوان مثال در ایران به دلیل وجود منابع سرشار نفتی و درآمدهای ارزی قابل توجه، در حوزه‌های بسیار متعدد و متنوع و به‌عبارتی عمده حوزه‌های صنعتی سرمایه‌گذاری‌ها در اکثر موارد غیراقتصادی است. پس لازم است این مسأله مورد توجه دقیق قرار گیرد و صنعت کشور آماده نوعی جراحی باشد، نوعی هرس کردن برای این امر سیاست‌های شناخته شده‌ای وجود دارد، سیاست‌هایی که در اینجا فقط فرصت داریم به‌صورت محوری اشاره‌ای به آن‌ها کنیم:

مهم‌ترین نکته در بازسازی کشور در مرحله فعلی ایجاد نظم و نسق در این صنایع به این معنا است که دولت و جامعه باید بپذیرند که صنایع ایجاد شده را نمی‌توان به‌طور کامل حفظ کرد و لذا در فرآیند بازسازی باید اجازه داده و کمک کرد تا بخشی از این صنایع حذف شوند و جای لازم را برای بخشی از صنایع که نیاز به تقویت دارند باز کنند. صنعتی ایران از این دیدگاه مانند باغچه‌ای است که در آن درختانی بسیار بیش از ظرفیت آن کاشته شده است.

حمایت از این باغچه، این نیست که مقدار زیادی کود و آب به آن بدهیم و سعی کنیم از طریق تأمین غذا، همه این درختان را رشد بدهیم. چنین کاری ممکن نیست. جای رشد کافی برای این تعداد درخت در این باغچه کوچک نیست. بحث اصلی این است که بخش قابل توجهی از این درختان باید کنده شوند تا بخش‌های دیگری رشد کنند. به‌علاوه باید به‌طور جدی دنبال بازسازی ساختاری مالکیتی این صنایع رفت و انگیزش و خلاقیت را وارد این ساختار کرد. نهایتاً باید بحث دانش فنی، تکنولوژی

و فعالیت با دیدگاه جهانی را هم با جدیت مورد عنایت قرار داد. ملاحظه می‌کنید که عمده مسأله حمایت صنعتی در ایران امروز، ایجاد این نظم و نسق‌هاست.

در عین حال باید تاکید کرد برای ایجاد اینگونه نظم و نسق‌ها متأسفانه نمی‌توان در مطالعه‌ی اولیه به راحتی به این نتیجه رسید که مثلاً کدام صنعت باید بماند و کدام صنعت باید از بین برود. این فعالیت باید در جریان عمل روشن شود. به‌عنوان مثال می‌توان فراوان در این باره گفت که آیا صنعت نساجی در کشور ما دارای مزیت نسبی هست یا نه و یا آیا صنعت خودروسازی در ایران از چنین مزیتی برخوردار است یا نه ولی با توجه به حجم عظیم از انحرافات بنیادی که سال‌هاست در بازارهای اقتصاد ایران ایجاد شده نمی‌توان با توجه و یا از طریق مدل‌سازی نظری به نتایج لازم در این زمینه‌ها رسید، حتی اطلاعات آماری لازم در این زمینه‌ها هم در دسترس نیست.

آنچه قابل دستیابی است این است که سازماندهی اجرایی لازم ایجاد شود و ساز و کارهای بازسازی صنعتی طوری تدوین و اجرا شود که مثلاً در عمل مشخص شود که کدام صنعت کشور دارای مزیت نسبی است و باید حفظ و تقویت شود و کدام صنعت قابلیت شکوفایی را ندارد.

در این راستا و به‌عنوان مثال می‌توانیم برای رشته‌های اصلی صنایع، صندوق‌های بازسازی ایجاد کنیم. این صندوق‌ها باید از یک طرف رانتهای حاصل از واردات یا تولید در بازار حمایت شده فعلی را جمع‌آوری و متمرکز نماید و بعد این رانتهای به‌صورت تخصصی و فنی به حمایت و بازسازی صنعت تخصیص دهد.

در این صندوق‌های بازسازی باید شاخص‌های کارکرد درست صنعتی را تعریف کرد، مکانیزم‌ها و رویه‌های حمایتی با ثبات را برای صنایع مختلف مشخص کرد، چگونگی کاهش مداوم این حمایت‌ها را برای پیوند زدن صنعت داخلی و خارجی روشن ساخت کمک‌ها را پرداخت، مثلاً اگر قرار است که از صنایع نساجی حمایت کنیم باید از همین

مهم‌ترین نکته در بازسازی کشور در مرحله فعلی ایجاد نظم و نسق در این صنایع به این معنا است که دولت و جامعه باید بپذیرند که صنایع ایجاد شده را نمی‌توان به‌طور کامل حفظ کرد و لذا در فرایند بازسازی باید اجازه داده و کمک کرد تا بخشی از این صنایع حذف شوند و جای لازم را برای بخشی از صنایع که نیاز به تقویت دارند باز کنند. صحنه صنعتی ایران از این دیدگاه مانند باغچه‌ای است که در آن درختانی بسیار بیش از ظرفیت آن کاشته شده است

اگر این چنین راه‌حلهایی تمهید نشود مسلماً مشکلات ادامه پیدا می‌کند. یعنی اگر مثلاً گفته شود که فعلاً صنعت نساجی مشکل دارد و در بحران است باید به آن وام کم‌بهره داد، این امر ممکن است به معنی این باشد که بخش عمده‌ای از منابع مالی مورد بحث تلف شود چرا که ممکن است واحدهایی این وام‌ها را دریافت کنند که اساساً اقتصادی نیستند و باید منحل شوند پس بحث داشتن تعصب نسبت به یک رشته خاص صنعتی و یا چند واحد صنعتی نیست. بحث یک بازسازی عمومی مطرح است.

در این زمینه هم تاکید کردیم که باید وارد سازماندهی عملی و اجرایی شد، در بازارهای سراسر انحراف اقتصادی، مطالعه کاربردی و مدل‌سازی در این زمینه جواب نمی‌دهد.

عنایت دارید که نزدیک زمینه جواب نمی‌دهد. عنایت دارید که نزدیک ۴، ۵ سال است که تمام وزارتخانه‌ها در زمینه مزیت نسبی تولید در رشته‌های خاص در ایران برای ورود به بازارهای جهانی مطالعه می‌کنند، اما هنوز نتیجه قانع‌کننده بدست نیامده چرا که در شرایطی که همه قیمت‌ها مساله‌دار هستند، نمی‌توان گفت این صنعت و یا آن صنعت مزیت دارد یا نه. ولی صندوق‌های بازسازی در جریان عمل مشخص می‌کنند که کدام صنایع مزیت دارند. در عین حال این فعالیت‌ها بدون مطالعه صورت نمی‌گیرد ولی مطالعه و مورد بحث مطالعه‌ای خاصی است که مثلاً برای هر صنعتی مشخص می‌کند که این صنعت باید ظرف چند سال و چرا قدرت رقابتی پیدا کند، تمهیدات لازم را هم پیدا می‌کند و بکار می‌بندد. یا این صنعت عملاً

کم‌کنی، از طرف صندوق بازسازی و بیمه بیکاری به آن کارکنان پرداخت می‌شود و ... تا واحد صنعتی آرام‌تر و زودتر بتواند حذف شود به عبارت دیگر اگر این واحد صنعتی عملاً در طی دو سه سال نتوانست تغییری در عملکرد خود بدهد و همچنان در حال نزول بود باید پذیرفت که این واحد نمی‌تواند در صحنه اقتصاد بماند و باید مستهلک شود از حوزه تولید خارج شود. حال حتی اگر فرض کنید که در این سیستم کل واحدهای نساجی، مستهلک شوند، به این معنی خواهد بود که صنعت نساجی در کشور دارای مزیت نسبی نیست و نمی‌تواند رقابت کند و چه بهتر که بعد از چند سال مستهلک شود و باعث زیان کلی به اقتصاد نشود.

البته معمولاً اینگونه نمی‌شود و وقتی صندوق‌های بازسازی صنعتی ایجاد شوند این صندوق‌ها با ضوابط علمی - فنی بوجود می‌آیند، از ثبات ساختاری ویژه‌ای برخوردار می‌شوند، در همین راستا مجموعه مقررات گمرکی و مالیاتی بازبینی و اصلاح می‌شود و خلاصه که ضوابط هدایت و نه دخالت دولت تنظیم می‌شود و صنعت پیشرفت می‌کند پس یکی از راه‌ها این است که برای هر رشته صنعتی یک صندوق بازسازی ایجاد می‌شود که وظایف مربوط به تدوین تعرفه‌های وارداتی به‌نحوی که بازار آن صنعت به طرف آزادسازی به‌صورت تدریجی ولی ملموس پیش برود در این صندوق قرار گیرد و همین‌طور وظایف مربوط به دادن تشویق‌ها و تنبیه‌ها به واحدهای صنعتی و نهایتاً وظیفه جمع‌آوری رانت تولید، توزیع و واردات هم باید در همین صندوق‌ها متمرکز شود.

این صندوق‌ها می‌توانند تحت پوشش وزارت صنایع باشند و عبارتی کار اصلی وزارت صنایع اداره‌ی این صندوق‌ها است بدین ترتیب بازسازی و نوسازی صنعتی به گونه‌ای پیش می‌رود که بخشی از واحدهای صنعتی که نمی‌توانند ارتقاء پیدا کنند و خودشان را با شرایط تطبیق دهند، از بین می‌روند و بخشی از واحدهای صنعتی که توان دارند تقویت می‌شوند و در حقیقت نظم و نسقی که در ابتدا اشاره شد، وارد صنعت می‌شود.

الان روشن کنیم که صنایع نساجی مثلاً باید تا ۵ و ۶ سال دیگر بتواند با تعرفه بسیار محدود با صنایع خارجی رقابت کند. این تعرفه محدود را باید از هم اکنون مشخص کرد و مثلاً گفت که این تعرفه نهایتاً باید ۱۵ درصد ارزش FOB باشد.

در کنار این تعرفه محدود باید یک تعرفه حمایتی هم گذاشت که مثلاً امسال صد در صد است ولی از سال آینده در یک فرایند با ثبات کم می‌شود و در سال بعد باز هم کمتر می‌شود و این روند در یک دوره زمانی مثلاً ۵ ساله به همان تعرفه حداقل و محدود می‌رسد. در عین حال بسیار مهم و اساسی است که درآمدهای حاصل از این تعرفه‌بندی نباید به بودجه‌های دولتی تعلق پیدا کند و دولت نباید مجاز باشد این پول‌ها را هرطور خواست خرج کند. این وجوه باید در صندوق‌های بازسازی ذخیره شود و با توجه به شاخص‌هایی که برای کارکرد درست صنعتی تدوین شده‌اند به حمایت مالی و فنی از واحدهای توانمند صنعتی در همان رشته تخصیص یابد.

یعنی اگر شاخص‌های بازسازی صنعتی مثل شاخص تقلیل هزینه، شاخص افزایش بازده، شاخص افزایش بازده، شاخص ارتقا کیفیت نشان دادند که یک واحد در رشته مورد بحث به خوبی عمل می‌کند و به حدود خوبی از این شاخص‌ها رسیده است، باید از این صندوق بازسازی به آن واحد صنعتی کمک کرد.

مثلاً اگر یک واحد صنعتی توانسته است در طول سال گذشته هزینه هایش را ۱۰ درصد کاهش دهد و یا ۵ درصد بازدهی‌اش را افزایش داده است حالا لازم است دولت از طریق صندوق بازسازی به همین واحد کمک کند و مثلاً هزینه‌های آموزشی او را بپردازد و در همین رشته از صنایع اگر واحد دیگری نشان داد که نمی‌تواند شاخص‌های بهره‌وری را متحول کند، باید عنایت داشت که به آن واحد به هیچ وجه کمک مالی و غیرمالی نکنیم، چرا که این واحد قدرت کار اقتصادی ندارد و کمک به آن اتلاف منابع است. باید به این واحد گفت که اگر در این شرایط بخواهی تعدادی از پرسنل خود را

چنین قدرتی را پیدا می‌کند و یا اینکه از صحنه تولید خارج می‌شود. باز هم برای ملموس شدن بحث مثال می‌زنیم که فرضاً این صندوق برای صنعت نساجی مشخص می‌کند که امسال صد در صد تعرفه وارداتی قرار می‌دهیم تا کارخانجات فعلی بدون مشکل مهم رقابت خارجی تولید کنند. درآمد حاصل از این تعرفه را هم در بخش می‌کنیم، ۱۰ درصد آن را به اعمال حاکمیت دولت می‌دهیم و ۹۰ درصد بقیه را به صندوق بازسازی می‌ریزیم. حالا از سال دوم تعرفه را کم می‌کنیم مثلاً هر سال ۱۰ درصد تا اینکه کاملاً از بین برود و ۸ سال بعد هرکس بتواند با فقط ۱۰ درصد تعرفه، کالای نساجی وارد کشور کند. ضمناً صندوق بازسازی شاخص‌های ارتقاء بازدهی، کیفیت و تکنولوژی را تعریف و در این واحدها اندازه‌گیری می‌کند. اگر یک کارخانه تولید کننده توانست قدرت رقابتش را افزایش دهد و مثلاً هزینه تولید را کم کرد از طرف صندوق هم به‌طور متقابل تسهیلاتی را دریافت می‌کند که باعث تقویت مضاعف آن می‌شود. ولی اگر این واحد عملاً نشان داد که نمی‌تواند رشد کند تنها کمکی که دریافت می‌کند این است که برای تعدیل نیروی انسانی از صندوق، بیمه بیکاری دریافت کند. چند سالی هم اینگونه تولید کند، اگر توانست به شاخص‌ها دست پیدا کند که نوسازی و تقویت می‌شود و اگر نتوانست باید مستهلک شود و به تدریج کارگران آن تحت بیمه بیکاری قرار گرفته و کارخانه‌ی دیگری برای کار پیدا کنند و این کارخانه باید تعطیل شود.

اکنون به مثال باغچه‌ای که قبلاً اشاره کردیم برگردید. این نوع بازسازی باعث می‌شود که باغچه ما که پر بود از شاخ و برگ شکسته و آمیخته به علف‌های هرز و درختان بیش از اندازه و ناسالم، در عمل «پیرایش» شود. در این وضعیت در فرایند تجربه و عمل، در فرایند جراحی، درخت‌های سالم را از علف‌های هرز جدا کردیم، علف‌های هرز را حذف و ساقه‌های خوب و مفید را رشد داده‌ایم و حالا باغچه‌ای شکوفا سرسبز و شادان داریم. ایده کلی مطرح شده در فوق می‌تواند در طراحی

استراتژی توسعه صنعتی کشور در این مرحله از فرایند توسعه ایران مورد استفاده قرار گیرد. طبیعتاً اگر ما در این مرحله قرار نداشتیم، حمایت‌ها باید به گونه‌ای دیگری صورت می‌گرفت.

این نکته را باید تاکید کرد که این صندوق‌ها به تنهایی نمی‌توانند تمامی مشکلات را حل کنند. پس در کنار صندوق‌ها بایستی به مسائل و مشکلات دیگر هم پرداخت. مثلاً دانشگاه‌ها بایستی کیفیت آموزشی خودشان را ارتقاء بدهند، آموزش‌های عملی و فنی باید خیلی جدی ارتقاء کیفی پیدا کنند. سیاست‌های پولی و بانکی تنظیم و تصحیح شود... در چنین مجموعه‌ای است که صندوق‌های بازسازی نتیجه بسیار بهتری خواهند داد.

«بحث قاچاق محصولات را در این فرایند چگونه ارزیابی می‌کنید؟»

مسأله قاچاق در هر کشوری که همانند ایران از یک طرف دارای مرزهای طولانی و از طرف دیگر دارای تعرفه‌های گمرکی بالا و بالاخره درآمدهای ارزی خوب است اتفاق می‌افتد. بنابراین در این مورد بایستی از یک طرف به برخوردهای مکانیکی اجرایی پرداخت و از سوی دیگر مسائل پیشگیری و تصمیمات گمرکی را که می‌تواند انگیزه قاچاق را کم کند مورد توجه قرار داد. مجموع صحبت‌هایی هم که درخصوص صندوق بازسازی شد، در همین جهت است که موضوع آزادسازی واردات را به‌عنوان یک پدیده اجتناب‌ناپذیر در انتهای مسیر در نظر

می‌گیریم و آینده را به‌گونه‌ای در نظر می‌گیریم که واردات آزاد می‌شود، این آینده را نباید به خیلی دورها برد بلکه باید به تدریج به آن نزدیک شد. بنابراین بحث ممنوع کردن واردات بی‌معنی است. یعنی اگر بر اثر مطالعه از فلان محصول صد در صد عوارض گمرکی دریافت می‌شود باید حتماً سال آینده آن را پایین بیاورید تا به تدریج از بین برود.

بدین ترتیب واردات از همین امروز شروع به آزادسازی می‌کند منتهی با یک تعرفه منطقی که به تدریج کاسته می‌شود تا تعرفه به حداقل ممکن برسد. طبیعی است که در ابتدا که تعرفه بالاست مقداری قاچاق خواهید داشت که باید تا حد ممکن با ورود آن مبارزه کرد و البته طبیعتاً همه این قاچاق از بین نخواهد رفت ولی با کاهش تعرفه انگیزه قاچاق به تدریج از بین می‌رود و ظرف مدت کوتاهی مثلاً دو سه سال تعرفه‌ها به جایی می‌رسند که قاچاق مقرون به صرفه نباشد و بحث آن منتفی شود.

بنابراین مسأله قاچاق اگرچه مطرح است ولی به آن معنا که گفته می‌شود بحران‌زا نیست. مسأله اصلی این است که ثبات وجود ندارد، نگرش‌های بلندمدت و استراتژی توسعه صنعتی وجود ندارد. لذا مسأله قاچاق در درون صندوق‌های بازسازی به راحتی قابل حل است البته نه خیلی بصورت فوری ولی در عرض چند سال مسأله قاچاق خود به خود قابل حل است.

